



بیستمین سال تاسیس  
پژوهشگاه دانش‌های بنیادی  
۱۳۶۸-۱۳۸۸

## هفتادسالگی در پژوهشگاه



### مصاحبه‌ی نادر حیدری با غلامرضا خسروشاهی

وجود همه‌ی اینها همیشه مرا حاشیه‌نشین می‌کردند. حتی یک‌بار خودم را نامزد مدیریت گروه کردم، تمامی برنامه‌ام را جزء به جزء تشریح کردم ولی همکاران به یکی از مربی‌ها رأی دادند. خلاصه کنم همیشه در آن گروه به عقیده‌ی خودم و خیلی‌های دیگر برای بهبود آموزش و پژوهش پیشگام بودم ولی هرکس و ناکسی مدیر شد جز من. از نظر روحی خیلی آزار دیدم مثلاً برای استخدام یکی دو نفر تلاش بیش از حد کردم که نتیجه‌ی عکس داد، آنها استخدام شدند ولی بدی‌های آنها را همه از چشم من دیدند. داستان من در دانشگاه تهران داستان غم‌انگیزی است، که باید فراموش کنم.

نکته‌ی دوم این است که یکی از ارکان شکل‌گیری این پژوهشگاه بودم که تجربه‌ی ارضاکنده‌ای است. تلاش برای ساختن چنین مؤسسه‌ای به ۲۵ سال قبل بازمی‌گردد و تمام ۲۰ سال عمر پژوهشگاه را با پژوهشگاه بوده‌ام. حالا اینجا دیوان علم شده است و این نکته برای من مهم است. از هر لحظه‌ای که در پژوهشگاه سر می‌کنم لذت می‌برم.

**خوب سؤال بعدی هم همین بود. از این رنجی که در این ۷۰ سال کشیدید راضی هستید؟ فکر می‌کنید زندگی پرباری داشته‌اید؟**

بله! فکر می‌کنم زندگی من همیشه مبارزه‌ای بوده برای بهبود آموزش و پژوهش. همین حالا هم که تمام وقت اینجا هستم این هنوز دغدغه‌ی فکری من است که چرا دانشکده‌ی ریاضی یا علوم کامپیوتر دانشگاه تهران، با آن که چندین دوره فرصت سازندگی پیش آمد، هیچ وقت نتوانسته است خود را بازسازی کند. عجیب است که علی‌رغم رفتار ناروایی که آنجا با من شد همیشه نگران آنجا هستم زیرا فکر می‌کنم دانشگاه مادر باید علوم پایه‌ای درخور داشته باشد و ندارد! بعد از گذشت هفتاد و چند سال وضع چندان

آقای دکتر، آیا هم‌اکنون شما و دکتر اردلان از لحاظ سنی ارشدترین اعضای پژوهشگاه هستید؟

بله، من ارشدترینم بعدش دکتر اردلان است... به فاصله‌ی ۵ یا ۶ ماه. این را حتماً ثبت کنید که دکتر اردلان حساب کار دستش باشد.

**هفتاد سال زمان درازی‌ست... از میان همه‌ی خاطرات تلخ و شیرین که قاعدتاً در این مصاحبه‌ی کوتاه همه را نمی‌توان بازگو کرد، چیزی هست که برجسته‌تر باشد یا فکر کنید برای دیگران بازگفتنی باشد؟**

فکر می‌کنم باید به دو مورد در زندگی علمیم اشاره کنم. من بعد از فارغ‌التحصیلی از دانشگاه کورنل و پس از یک دوره‌ی شش‌ماهه در انگلستان، در سال ۱۳۵۱ (یعنی ۱۹۷۲ میلادی) به ایران آمدم و در دانشگاه تهران مشغول به کار شدم، چون قبل از مسافرت در سال ۱۳۴۲ به صورت مربی در دانشگاه تهران استخدام شده بودم. تقریباً چهل و چهار سال در دانشگاه تهران کار کردم که سی و چند سال آن در گروه ریاضی بود. من در آن موقع تنها تحصیل‌کرده‌ی آمریکا در آن گروه بودم. بقیه همه از اروپا می‌آمدند و بیشتر هم از فرانسه. آن موقع تقریباً اوج بورن‌کریسم در آنجا بود. کتاب‌های درسی خشک و مشکل بود، حتی در تدریس حسابان هم اشکالات زیادی وجود داشت. تلاش کردم کتاب‌ها را تغییر بدهم و وضعیت آموزش را انسانی‌تر کنم و از همین جا مسئله پیدا شد (من یک طرف و دیگران هم طرف دیگر!) و تا آخر هم ادامه پیدا کرد. مستقیم و غیرمستقیم در این مدت برای بهبود وضع آموزش، ارتقاء وضع هیئت علمی، و فعالیت‌های تحقیقاتی تلاش فراوان کردم؛ اولین طرح تحقیقاتی در رشته‌ی ریاضی در تاریخ دانشگاه را من به معاونت پژوهشی ارائه کردم. با

نه به آن درجه‌ای که شما می‌گویید. ولی اولاً من با آن نوع دکترهایی که شما می‌گویید سروکار نداشته‌ام چون کسانی که اینجا می‌آیند و یا پرورده‌ی اینجا هستند آدم‌های شاخص جامعه‌ی علمی هستند و می‌توانند با اغلب فارغ‌التحصیل‌های دانشگاه‌های خارج رقابت کنند. می‌پذیرم که ابتدال وجود دارد اما وقتی جامعه از نظر علمی در حال رشد و تحول است وجود این تقلب‌ها طبیعی است. البته تأیید نمی‌کنم ولی خوب اتفاقاتی است که می‌افتد. درگوشه‌وکنار، دکتری به کسانی می‌دهند که خیلی خوب نیستند و از این حرف‌ها، اما اینجا آدم‌های درجه یک تربیت می‌کنیم و تلاش‌مان این است تا آنجا که می‌توانیم ارزش‌های خوب جا بیافتد و جامعه‌ی علمی پایگیرد. باز فکر می‌کنم یکی از رسالت‌های آی‌پی‌ام حفظ دست‌آوردها در تراز بالا و افزایش کیفیت کار است، دوران کمیت به تدریج سپری می‌شود، مثلاً انتظار می‌رود انگاره (conjecture)ی در پژوهشکده‌ی ریاضیات حل شود و مقاله‌های خوب نوشته شود و امیدواریم این تأکید از چیره‌شدن آدم‌های متوسط جلوگیری کند ولی صددرصد جامعه‌ای که به مقدار کافی نیروی انسانی متبحر ندارد و سه میلیون و پانصد هزار دانشجو هم دارد حتماً در آن از این اتفاقات می‌افتد و با کیفیت پایین هم مواجه می‌شوید. مهم‌ترین درد جامعه‌ی علمی ما نداشتن نیروی انسانی متبحر است. اغلب دانشکده‌ها ۵۰۰ تا ۱۰۰۰ دانشجو دارند ولی هیئت علمی‌شان ده پانزده نفر بیشتر نیستند که نصف‌شان هم به‌درد نمی‌خورند. خوب با این وضعیت نمی‌شود انتظار کیفیت داشت. در کالج‌های کوچک آمریکا در یک دانشکده‌ی ریاضی می‌بینید ۵۰ نفر با مدرک دکتری مشغول هستند. هر سال در آمریکا ۱۲۰۰ نفر PhD ریاضی می‌گیرند. این عدد حیرت‌انگیز است و خوب اینها پخش می‌شوند در دانشگاه‌ها و کار می‌کنند. اینجا ما این قدر خروجی نداریم. خروجی‌های خوب‌مان هم دچار این دست‌اندازهای اداری می‌شوند و بعضی‌هاشان از کشور می‌روند. خوب جامعه در حال نمو و تحول است، دست کم از نظر کمیت در حال رشد سریع علمی است و باید مواظب کیفیت باشیم و یکی از ارگان‌هایی که می‌تواند و این رسالت را دارد همین آی‌پی‌ام است. بنابراین بر می‌گردیم به موضوع رضایت‌داشتن از دست‌رنج زندگی: من فکر می‌کنم بهترین‌ها اینجا جمع شده‌اند و خوشحالم که بخشی از زندگی من جزئی از تلاش‌هایی بوده که به شکل‌گیری این مؤسسه منجر شده است، خوشحالم که جزئی از این بنای باشکوه و مقدس هستم.

خوب، پس به این نکته که الان در هفتادسالگی هم هنوز در پژوهشگاه هستیید باید چه‌طور نگاه کرد -- آیا هنوز از سنت‌هایی که برقرار کرده‌اید حفاظت می‌کنید؟ و این که لازم است شما باشید تا از این سنت‌ها حفاظت شود نکته‌ی مثبتی است یا منفی؟

صددرصد حفاظت می‌کنیم و کاملاً مثبت است. به عقیده‌ی من، در حال حاضر، اینجا دو فرآیند در جریان است. یکی این که اعضای گارد قدیمی از گردونه‌ی مدیریتی خارج می‌شوند و میان‌سال‌ها کارها را در دست می‌گیرند -- از قدیمی‌ها، یعنی ۶۰ سال به بالا غیر از دکترارفعی و دکتر منصوری کسی در مقام مدیریت نیست و بقیه جوانند. بنابراین بودن ما اینجا

خوشی ندارد. ولی ارزیابی من از پژوهشگاه بسیار مثبت است و از این وضعیت خیلی راضی و خوشحالم.

**یعنی فکر می‌کنید آن هدف‌هایی که برای پژوهشگاه در نظر داشتید عملی شده است؟ آیا نهادینه هم شده یعنی بدون شما این پژوهشگاه همین راه را ادامه خواهد داد؟**

باید بگویید بدون ماها، یعنی بدون گارد قدیمی! در کشورهای روبه‌رشد نهادها زود از بین می‌روند، تبدیل به مؤسسات یا سازمان‌های پایدار نمی‌شوند. خوب ما تلاش‌مان این است آن چیزهای خوبی که طی این ۲۰ اینجا ریشه دوانده است تثبیت شوند و از بین نروند.

**چه چیزهای خوبی؟**

بینید مثلاً اینجا محقق‌محور بوده است، توانسته است در جانداختن فرهنگ تحقیق در این کشور اثرگذار باشد. همیشه این را گفته‌ام که بعد از تأسیس دوره‌های دکتری در ایران تأسیس این پژوهشگاه مهم‌ترین اتفاق از نظر علوم پایه است و اینجا نه تنها به این دلیل که پژوهشگرانش مقاله می‌نویسند و محقق تربیت می‌شود، بلکه به این دلیل که نمونه‌ی عالی مؤسسه‌ای تحقیقاتی است، اهمیت فراوانی دارد چون فرهنگ تحقیقاتی را بارورتر می‌کند و استانداردها را مشخص می‌کند. مثالی کوچک ولی پراهمیت: این روزها استخدام در دانشگاه‌ها خیلی مشکل شده است، گزینش هست و انتخاب‌ها هم خیلی بسته به سلیقه است و استخدام‌شدن کار بسیار سختی شده است، اینجا برای فارغ‌التحصیل‌های ما که نمی‌خواهند از کشور بیرون بروند فرصتی فراهم کرده که این دوران سخت پس از فارغ‌التحصیلی را به صورت پژوهشگر پسادکتری بگذرانند و کارهای تحقیقاتی‌شان را ادامه بدهند. این یکی از فواید کوچک این پژوهشگاه است... چطور می‌شود این نکات را تحسین نکرد؟ اینها همه در تداوم رشد فرهنگ علمی بسیار مؤثر است.

**آقای دکتر اینها که گفتید خیلی مهمند ولی در عین حال ظاهراً همیشه راهی هست که به ابتدال کشیده شوند. مثلاً همین دوره‌های دکتری تعدادشان خیلی زیاد شده است و دست‌کم در رشته‌ی فیزیک با دکترهایی برخورد کرده‌ام که کتاب درسی سال اول دوره‌ی کارشناسی را نمی‌فهمند و معلوم نیست چه جوری دکتری گرفته‌اند؟ احتمالاً کارشان نوعی شبیه‌سازی بوده که حتی برنامه‌اش را خودشان ننوشته‌اند، در شبکه جست‌وجو کرده‌اند و یافته‌اند و مقاله‌ای منتشر کرده‌اند. به لطف copy & paste راه‌های تقلب هم زیاد شده است و مردم کم‌کم یاد گرفته‌اند. لازمه‌ی مقاومت در برابر این به‌ابتدال‌کشیده‌شدن‌ها شاید این باشد که معیارهای پژوهش نهادینه شود به این معنی که جامعه‌ای علمی شکل بگیرد که نه تنها معیارهای پژوهش برایش مهم باشد بلکه با رفتن افراد از این جمع افراد دیگری با همان فرهنگ و همان معیارها جایگزین‌شان شود. شما فکر می‌کنید در پژوهشگاه چنین چیزی رخ داده است؟**

برای حفظ آن ارزش‌ها مهم است. در شوراها علمی از همه رک‌گوتر من و آقای اردلان هستیم و حرف‌ها مان را به صراحت می‌زنیم، رئیس محترم پژوهشگاه بسیار به ما احترام می‌گذارد و ارزش پیش‌کسوت بودن کم‌کم در اینجا جا می‌افتد.

### به نظر می‌آید که این می‌تواند کمی هم منفی باشد چرا مثلاً جوان‌های ما نباید بتوانند رک‌گو باشند یا به نظرشان احترام گذاشته شود؟

جواب خیلی ساده‌ای دارد. جوان‌ها در حال تشبیه و تضعیف خودشان هستند، برای خودشان به دنبال مزایایی می‌گردند و فقط پژوهش‌کده‌ی خودشان را در نظر می‌گیرند. ساختار اینجا طوری است که اغلب می‌توانند مستقیماً با رئیس صحبت کنند و مشکلات‌شان را حل کنند. ولی چیزهایی را که باید از چشم‌اندازی گسترده‌تر و درازمدت‌تر نگاه کرد نمی‌بینند و شاید منافع‌شان ایجاب می‌کند که زیاد حرف نزنند. مثلاً در شوراها اغلب حرف‌ها از این نوع است که دانشجوی من، ساختمان من، بودجه‌ی من چنین و چنان شد. ولی آن کسی که نقد می‌کند اغلب ما هستیم. نکته‌ی دیگری هم هست: دکتر اردلان رفته است آمریکا و برگشته و می‌گوید آنجا مثل اینجا نیست؛ در آنجا شما  $n$  سال هم می‌توانید کار کنید بدون اینکه کسی بگوید باید بروید بیرون چون دوره‌ی بازنشستگی‌تان رسیده است. اینجا هفتادساله‌ها را بازنشسته می‌کنند، آن هم در کشوری که این قدر فقر کادر علمی هست؛ مرا در ۶۷ سالگی در حالی که تازه جایزه‌ی خوارزمی گرفته بودم و استاد نمونه‌ی کشوری شده بودم بازنشسته کردند. می‌گفتند چون طرح تحقیقاتی یکی از مدیران ارشد وزارتخانه را که آن زمان تازه منصوب شده بود رد کرده‌ایم و او تلافی کرده است (جل‌الخائق). کجای دنیا این کار را می‌کنند؟ مگر در حوزه‌های علمیه وقتی ۶۰ یا هفتاد ساله شدید بازنشسته می‌شوید؟ این سیاست‌ها نیاز به بازنگری دارد.

این گارد قدیمی بسیار مهم است. ببینید من همیشه دو ویژگی حوزه‌های علمیه را ستایش می‌کنم: یکی این‌که هرکسی در عین حال که بازیگر است مربی هم هست، شما جامع مقدمات را می‌خوانید فردا می‌روی برای خودت طلبه‌ی نوپا پیدا می‌کنی که بپاید از شما جامع مقدمات یاد بگیرد و این خیلی روش جالبی است؛ صبح‌ها طلبه هستند درس خارج می‌گیرید و بعد از ظهرها درس می‌دهید؛ دیگر این‌که آنجا ارشدیت خیلی اهمیت دارد و من نمی‌فهمم چرا در دانشگاه‌ها ارشدیت را جدی نمی‌گیرند، مگر استادهای دانشگاه بیشتر از علمای حوزه فرسوده می‌شوند؟ علمای حوزه که باید هم دین را حفظ کنند و هم آخرت را در حالی که ما فقط باید علم را حفظ کنیم و بیشترش کنیم، آنها که کارشان سنگین‌تر است پس چطور آنها بازنشسته نمی‌شوند؟ این سنت حسنه‌ای است و من آن را می‌ستایم، از این طرف انتقاد می‌کنم که آقا یک عده را نباید بازنشسته کرد، با این کمبود نیروی انسانی این کار غلطی است. دانشگاه تهران نتوانست از بیست و چند سال تجربه تحقیقاتی و مدیریت تحقیقاتی که در این پژوهشگاه آموخته بودم استفاده کند و این جای دریغ و صد افسوس دارد، ندارد؟

آقای دکتر کمی هم از خودتان بپرسم، در اینجا تابلوی وان‌گوگ را دارید، تصویری را که از خودش نقاشی کرده، و کتاب‌های ادبی زیاد دارید. زندگی شما به ریاضیات منحصر نمی‌شود.

من به ادبیات خیلی علاقه دارم. تازگی‌ها هم علاقه‌ی شدیدی به تاریخ مشروطه و تاریخ ۱۰۰ سال اخیر پیدا کرده‌ام طوری که وقت کم می‌آورم؛ می‌ترسم بمیرم و این کتاب‌هایی که در خانه انباشته شده نخوانده بماند و همسرم بگوید این کتاب‌ها را گذاشت و رفت، چرا اصلاً خرید؟ بعضی شب‌ها نیمه‌ی شب بیدار می‌شوم که کتاب بخوانم. شروع کرده‌ام یک دوره داستان‌های کلاسیک دنیا را خواندن. اول از دون کیشوت شروع کرده‌ام و لذت و آفری از خواندن این کتاب می‌برم. انگار دایرةالمعارف زندگی است. به ادبیات و شعر علاقه‌ی زیادی دارم. نمی‌گویم زیاد می‌فهمم ولی علاقه دارم، برای علاقه که نباید مالیات داد.

### گفته‌اند از جغد خیلی خوش‌تان می‌آید. چرا جغد؟

بله، برای این‌که پرنده‌ی متفکری است. در غرب به عقل و فکر معروف است و ثانیاً در غرب مجسمه‌سازان بیش از همه‌ی پرنده‌گان دیگر به جغد پرداخته‌اند.

### کلاغ هم ظاهراً دوست دارید چون روی جلد مجله‌ی اخبار زیاد عکس کلاغ می‌گذارید.

بله، چون کلاغ پرنده‌ی بومی اینجاست و در پاک‌کردن محیط زیست هم خیلی مفید است، یک مقدار هم به خاطر این شعر بی‌نظیری است که با مطلع «هنوز در فکر آن کلاغم» آغاز می‌شود.

### زندگی زناشویی در زندگی حرفه‌ای‌تان تأثیر مثبت داشته است؟

اگر همسر من نبود من اصلاً نمی‌توانستم وقت کافی برای کار پیدا کنم. تمام کارها را همسر من انجام می‌دهد. ما دو فرزند داریم، مادرشان به اینها می‌رسد. دائماً نگران زندگی ماست. در حالی که من این‌طور نیستم، صبح می‌آیم اینجا و بعضی اوقات تا ساعت ۸ شب هم اینجا هستیم. اگر ایشان کارها را انجام نمی‌داد که من نمی‌توانستم چنین برنامه‌ای داشته باشم.

### پس باید از ایشان پرسید که از زندگی زناشویی راضی هست یا نه!

ایشان اصلاً از این‌که خیلی اینجا وقت می‌گذارم راضی نیست. برای این‌که معتقد است که باید یک وقتی هم برای خانواده کنار بگذارم. فکر می‌کنم سوءاستفاده کرده‌ام و می‌کنم. خیلی روزها صبح زود ساعت ۹ و بعضی روزها هم ساعت ۸ می‌آیم و ۷ شب از اینجا می‌روم. خوب اینجا اولاً محیط خیلی جالبی است و بعد هم بین جوان‌ها زندگی کردن و به علم و تحقیق پرداختن باعث می‌شود حس کنم پادشاه هفتاد سال زندگی را دریافت می‌کنم. شاید واقعاً بهتر از این نمی‌توانستم انتظاری از زندگی داشته باشم.

چارلی چاپلین گفته بود که اگر کم‌دین نمی‌شد بال‌رین می‌شد حالا می‌خواستیم از شما بپرسم شما اگر ریاضیدان نمی‌شدید چه کار

بله. مثلاً شما فرض کنید آقای سیامک کاظمی یا آقای محمدرضا بهاری اگر بخواهند ترجمه کنند ریاضیاتش یا فیزیکش را نمی‌فهمند؟ اگر هم نفهمند می‌آیند از یکی دو نفر می‌پرسند. مرکز نشر می‌بایست چنین حوزه‌هایی درست می‌کرد و چنین آدم‌های مطلعی را پیدا می‌کرد که هم مترجمان خوبی هستند و هم تخصصی در شاخه‌ای از علوم پایه دارند و می‌توانستند این معضل را حل کنند. همیشه فکر می‌کنم مرکز نشر نه تاجر خوبی بوده و نه ناشر خوب!

### فکر نمی‌کنید پژوهشگاه می‌تواند متولی این کار شود؟

نه اینجا اصلاً چنین وظیفه‌ئی ندارد. اینجا باید تحقیقات را دامن بزند و این کار را می‌کند. اینجا حتی در ابتدا وقتی فقط با فیزیک و ریاضی سروکار داشت با پرداختن به هر نوع فلسفه و این چیزها مخالف بودیم ولی حالا بخش فلسفه‌ی تحلیلی به همت رئیس پژوهشگاه تأسیس شده من حالا قدر آن را می‌دانم برای این‌که فیلسوف‌های درجه یک تربیت می‌کند که اهل تحقیق هستند و فلسفه‌ی تحلیلی را رواج می‌دهند و من خیلی امیدوارم به آینده‌شان. اصلاً من فکر می‌کنم در کنار یک چنین پژوهشگاهی باید چنین مکتب فلسفی توسعه پیدا کند و من از این نظر خیلی خوشحال هستم.

### خوب پس پژوهشکده‌ی تاریخ علم هم می‌شود اینجا درست کرد.

دانشکده‌ی تاریخ علم را آقای دکتر گلشنی در دانشگاه شریف دارد. انجمن حکمت و فلسفه هم یک مقداری این کارها را می‌کند.

بیشتر جنبه‌ی علمیش مهم است... این که معلوم شود دانشمندان ایرانی در قدیم چه قسمت‌هایی از فیزیک یا ریاضیات را می‌شناختند و کارهایشان چه تأثیری گذاشته در رشد علم در بقیه‌ی جاهای دنیا، چون در این باره هم قصه زیاد گفته می‌شود و خوب است واقعیت‌ها معلوم شود یعنی اندازه و قدر کارهای دانشمندان ایرانی به شکل علمی مشخص شود.

فقط یک عده مثل آقای مهندس باقری (دکتر باقری حالا) از پس این کارها برمی‌آیند یا مؤسسه‌ای باید تأسیس شود برای تاریخ علم، برای برگرداندن این آثار به فارسی و برای تشخیص سره از ناسره. ولی اینجا کارش این نیست.

خیلی ممنون آقای دکتر.

### می‌گردید؟ البته اندام‌تان برای باله مناسب نیست!

نه من اصلاً استعداد هماهنگ کردن اعضای بدنم را ندارم. آدم کندی هستم. خوب به ادبیات خیلی علاقه دارم. شاید نویسنده می‌شدم. دائماً به این فکر می‌کنم که چطور می‌شود داستان نوشت؟ من امروز خواندم که اومبرتو اوگو گفته است نویسنده در شخصیت‌هایی که در داستان می‌آفریند در واقع خودش را منعکس می‌کند، نقدهایی را که در ذهن دارد تجسم می‌دهد که خیلی جالب است.

### پس اگر ریاضیدان نمی‌شدید نویسنده می‌شدید؟

بله. نویسندگی خیلی چیز مهمی است. یعنی آثار نویسنده‌های بزرگ واقعاً عصاره‌ی زندگی انسانند.

صحبت کتاب‌نوشتن شد، اخیراً متوجه شدم کتاب اصول اقلیدس که می‌گویند بعد از انجیل بیش از هر کتاب دیگری چاپ شده است، ترجمه‌اش به فارسی وجود ندارد. فکر می‌کنید چرا این طور است؟ ما ریاضیدان‌های بزرگی هم داشته‌ایم که کارهایشان بیشتر به عربی است و ما نمی‌دانیم چه کار کرده‌اند. چرا کسی به فکر نیست که این کتاب‌ها را به فارسی امروز برگرداند؟

البته بعد از انقلاب چنین خیزشی به وجود آمد. آقای دکتر یحیی تابش (استاد دانشگاه صنعتی شریف) یکی دو فصلش را هم ترجمه کرد. آن اوایل انقلاب پرداختن به فلسفه و تاریخ و ترجمه و انتقال اطلاعات از یک جا به جای دیگر خیلی رواج پیدا کرده بود. من هم کتاب منطق ریاضی ترجمه کردم و برخلاف انتظار من هفت هشت مرتبه هم تجدید چاپ شد. اما کم‌کم همه رفتند دنبال زندگی‌های غیررومانتیک خودشان و دیگر فراموش شد. باید اینجا از مرکز نشر انتقاد کنم. مرکز نشر اگر مرکز نشر بود می‌بایست این کارها را دنبال می‌کرد.

ولی ببینید من فکر می‌کنم طی تاریخ هزار و چند صد ساله پس از اسلام کسی هرگز به فکر این نیافتاده که اصول اقلیدس را کامل ترجمه کند.

البته به عربی که ترجمه کردند آن موقع.

فقط مسئله‌ی شناخت زبان و یا شکل تاریخی زبان نیست. لازم است ریاضیاتش را هم فهمید و به زبان امروزی بیانش کرد!